

تحلیل گفتمان «بازگشت به خویشتن اسلامی»

امام (ره) در اندیشه رجعت به اصالت

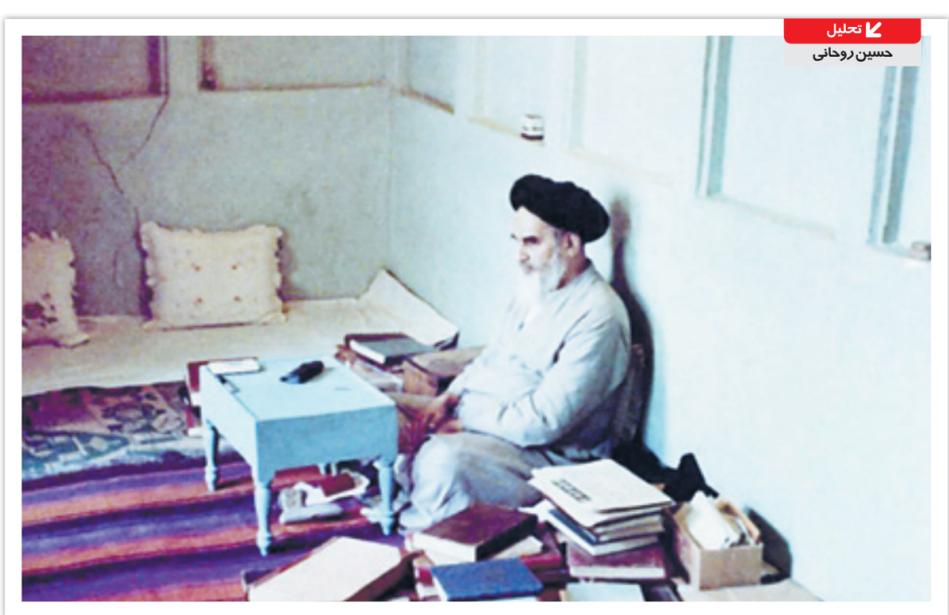
تحلیل حسین روحانی



در قرن اخیر، گفتمان «بازگشت به خویشتن» در مقابل گفتمان «غربگرا» تحت تأثیر موج جدید جهان سوم گرایب کسانی چون فرانتس فانون، امه سز و… شکل گرفت. گفتمانی که پیشگامان آن مبانی فکری خود را مرهون موج انتقادی بر خاسته از دورن غرب بودند که به «مکتب انتقادی» موسوم است و نسبت به برخی مبانی فکری و عملکرد مدرنیته‌انقادهای فلسفی و اجتماعی تندی دارد. انتقاد نسبت به ماشینیسم، دیکتاتوری دیوانسالاری، عقلانیت‌ایزاری، از خودبیگانگی، سلطه و… از جمله مؤلفه‌های مکتب انتقادی بود که در اندیشه روشنفکران موج جهان‌سوم گرا بازتاب داشت. در کنار این بستر روشنفکران ایرانی از توانایی گفتمان غربگرا در ایجاد پیشرفت و نیز عدم استقلال و تقابل شدید آن با دین اسلام و نیز عدم تفکر دین در چنین فضای است که برخی بحث باز گشت به خویشتن را سر لوحه حرکت خود برای مقابله با استبداد داخلی و مطامع استعماری قرار دادند. در دهه ۱۳۴۰ ه. ش گروه موسوم به «بیرونی سوم» خلیل ملکی از آغاز گران بازگشت به خویشتن بودند که راه خود را از حزب توده به دلیل وابستگی به سیاست‌های شوروی جدا کردند. حرکت گروه خلیل ملکی به دلیل بی‌توجهی به جایگاه و اندیشه‌فکران معاصر آن با سنت‌های اجتماعی تداومی نداشت، اما این حرکت توسط کسانی چون جلال آل احمد و علی شریعتی با رجوع به نقش تعیین کننده دین، جانی دوباره یافت و در میان فرهنگ‌دوستان معتمد توانست موج جدیدی از خودباوری را پرورش دهد، اما این امام خمینی (ره) بود که با انحراف‌زدایی از مفهوم «بازگشت به خویشتن» مفهوم تازه‌ای از این عبارت ارائه کرد. ■■■

■ **باز تعریف مرزهای روشنفکری توسط امام**
گفتمان بازگشت به خویشتن اما زمانی به عنوان گفتمان مسلط جایگاه خود را پیدا کرد که امام خمینی(ره) با شالوده‌شکنی ساختار جزمی و استعلایی گفتمان غربگرا، همه آحاد جامعه را نسبت به اعتبار و قدرت اسلام در یافتن جایگاه شایسته خویش آگاهی بخشیدند. امام خمینی (ره) به عنوان اندیشمندی آگاه به مبانی دینی و اندیشه اسلامی و نیز آشنا به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی غرب، طرحی نو در خودباوری و احیای ارزش‌های اسلامی افکندند که به الگویی الهامبخش برای مسلمانان جهان تبدیل شد. گفتمان غربگرا به دلیل مغایرت عناصر آن با روح متن ایرانی – اسلامی و به حاشیه بردن اهمیت ارزش‌های معنوی اسلامی، تحت تأثیر فلسفه خودبنیان‌مدرنیته، مشروعیتی در لایه‌های اجتماعی به دست نیاورد. امام خمینی در حالی به تجدید مرزهای روشنفکری مطلوب خود مبادرت می‌ورزیدند که از یک طرف پیشینه روشنفکری در ایران به دلیل تمایل به غرب یا سقوط در ورطه غربگرایی دستاوردهای مورد انتظار گفتمان خود را حاصل نکرده بود و از طرف دیگر، اعتماد به مدرنیته هیچ‌گاه قرین موفقیت‌آرزیایی نگردیده بود. در چنین شرایطی سخن از احیای خویشتن اسلامی به میان آمد.

توجه به علم دینی، الهی یا قدسی و احیای معنویت در ساحت روابط انسانی و اجتماعی و نیز عزتمداری، استقلال‌طلبی و رهایی انسان از مادگرایی مدرن و رسیدن به سعادت معنوی عصاره گفتمان بازگشت به خویشتن اسلامی است(افروغ، ۱۳۸۷: ۳۲). قرائت امام خمینی از بازگشت به خود اسلامی به عنوان یک راهکار عملی برای رهایی از وابستگی به غیر و بی‌هویتی و بازیابی یک هویت اصیل اسلامی بود: «چاره یا مقدمه اساسی، آن است که ملت‌های مسلمان و دولت‌ها اگر ملی هستند، کوشش کنند تا وابستگی فکری خود را از غرب بزایند و فرهنگ و اصالت خود را بازیابند و فرهنگ مترقی اسلام را که الهام از وحی



الهی می‌باشد، بنابراین امام خمینی، ج ۱، ۱۳۸۷: ۳۹۵).

اما از نظر ایشان بازگشت به اصالت اسلامی با واپس‌گرایی مغایرت داشت. از این روست که ایشان در پاسخ به شاه می‌فرمودند: «ما مرجع نیستیم، به این معنا که شما می‌گویید، ما با آثار تمدن مخالف نیستیم. اسلام با آثار تمدن مخالف نیست(امام خمینی، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۹۴) شما مرجع هستید که تاریخ فعلی ما را برگردانید به تاریخ ۲۵۰۰ سال قبل، این ارتجاع است»(امام خمینی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۲۱۱).

امام خمینی (ره) به رغم اینکه علم و تمدن عاری از معنویت و دین را مورد شالوده‌شکنی قرار می‌دادند اما خلاقیت و نوآوری بشر در زمینه تکنولوژی را بر اساس اسلام می‌دانستند: «گر مراد از مظاهر تمدن و نوآوری‌ها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته چه در پیشرفت و تمدن دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است(امام خمینی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۴۰۶).

■ **دین، راه‌حل بازگشت به خویش**
نظام اندیشگی امام خمینی (ره) الگوهای استعلایی غربی به خود را تنها راه پیشرفت و یگانه مسیر اجتناب‌ناپذیر کشورهای شرقی تلقی می‌کردند مورد پرسش قرار داد و نشان داد نمی‌توان از الگوی غربی که اسلام را به عنوان نماد واپس‌گرایی و عامل عقب‌ماندگی می‌داند، پیروی کرد. ایشان مطرح کردند دین به عنوان «دیگری» گفتمان غربگرا را در اساتای استعمار جوامع غربی دانستند و نسبت به مطامع استعمار اعلام بیداری کردند:

«آن وقتی که اروپایی‌ها راه را پیدا کردند به ممالک شرق و دیدند که طعمه خوبی است ممالک شرق و برای بلعیدن این طعمه مطالعات کردند، این مسائل پیدا شده است…ای جوان‌های ما بیدار شوید!بدانید نقشه‌ها چه است؟ چرا می‌خواهند شما را از اسلام دور کنند»(امام خمینی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۳۱۸).

از منظر نظام اندیشگی امام خمینی ملل آسیا و آفریقا و به تعبیری عام‌تر شرقی‌ها با مشاهده تجملات و ثروت کشورهای استعمارگر دچار از خودباختگی و نوعی پذیرش بی‌چون و چرای قواعد و عقاید غربی شدند. نتیجه این مواجهه خود فراموشی هویتی شد. امام خمینی بازگشت به هویت اسلامی را تنها راه چاره در گفتمان‌های استعمارگر دانستند: «اگر سران کشورهای اسلامی از اختلافات داخلی دست بردارند و با اهداف عالیه اسلام آشنا شوند و به سوی اسلام گرایش پیدا کنند، اینگونه اسیر و ذلیل استعمار نمی‌شوند»(امام خمینی، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲۲۳).



امام خمینی در حالی به تجدید مرزهای روشنفکری مطلوب خود مبادرت می‌ورزیدند که از یک طرف پیشینه روشنفکری در ایران به دلیل تمایل به غرب یا سقوط در ورطه غربگرایی دستاوردهای مورد انتظار و حتی مورد ادعا را حاصل نکرده بود و از طرف دیگر، اعتماد به مدرنیته هیچ‌گاه قرین موفقیت‌آرزیایی نشده بود

اندیشه

از دیدگاه امام خمینی (ره) بازگشت به اصالت

اسلامی، به معنای بازگشت به مبانی اصالتی و

اصول دینی است. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «بازگشت به اصالت اسلامی، به معنای بازگشت به مبانی و اصول دینی است. این امر به معنای بازگشت به اصول و مبانی دینی است، نه به اصول و مبانی غربی».

در این باره امام خمینی (ره) می‌فرماید: «بازگشت به اصالت اسلامی، به معنای بازگشت به مبانی و اصول دینی است. این امر به معنای بازگشت به اصول و مبانی دینی است، نه به اصول و مبانی غربی».

فرافکتمان بازگشت به خویشتن اسلامی امام خمینی (ره) در فضای گفتمانی جامعه ایرانی است، با ظهور نظام اندیشگی امام خمینی دچار از هم‌گسختگی بیشتری می‌شود. در واقع نظام اندیشگی امام خمینی به شالوده‌شکنی تقابل مدرنیته-سنت(غربگرایی)، علم-دین(اسکولاریسم)و ایران‌باستان-اسلام(ناسیونالیسم باستانگرا) در گفتمان غربی می‌پردازد و بر این تقابل‌ها خط‌طلان می‌کشد.

■ **بازگشت به خویشتن اسلامی، ایده با مختصات جغرافیایی**
از نظر امام خمینی (ره) پیروزی انقلاب اسلامی را نمی‌توان در قالب تحولات ظاهری و غلبه بر قدرت‌های بزرگ استبدادی و طاغوتی تقلیل داد بلکه انقلاب اسلامی تحولی فزات و گسترده‌تر از تحولات سیاسی و اجتماعی برای بشر به ار مغان آرد:

«من کسر از این مطلب را گفتم‌ام که این‌نصحت یک تحولاتی آورده است که آن تحولات، تحولات روحی و انسانی است که در نظر من بسیار اهمیتش بیشتر از این پیروزی در مقابل شاه سابق و قدرت‌های بزرگ است. در ظرف یک مدت کوتاه، ملت ما متحول شد به حسب نوع از یک حالی به حال مقابل او…این تحول روحی یک تحولی بود که اعجاب آور و هیچ نمی‌شد اسمی روی این گذاشت (امام خمینی ج ۹، ۴۰۵، ۱۳۸۷).

بنابراین تئوری بازگشت به خویشتن امام خمینی (ره) در واقع نوعی بازگشت به مبانی دینی است. این امر به معنای بازگشت به مبانی دینی است، نه به مبانی غربی».

بنابراین تئوری بازگشت به خویشتن امام خمینی (ره) در واقع نوعی بازگشت به مبانی دینی است. این امر به معنای بازگشت به مبانی دینی است، نه به مبانی غربی».

■ **بی‌نوشت‌ها در دفتر تحریر بره موجود است.**

درنگ

گزارشی از سمپوزیوم «اکنون، ما و شریعتی»

شریعتی، جایی میان دولت و جامعه

هفته گذشته سمپوزیوم «اکنون، ما و شریعتی» در دانشگاه تربیت مدرس با حضور و سخنرانی اساتید فلسفه و جامعه‌شناسی برگزار شد. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده مباحث سخنرانان این همایش است. ■■■

مقصود فراستخواه

■ **شریعتی در مرز میان دولت و جامعه ایستاده بود**



بنده در مطالعاتی که داشتم‌ام به یک مکان جدیدی رسیدم‌ام که آن را مکان مرزی نامیده‌ام. مکان مرزی یعنی جایی در مرز میان دولت و جامعه. به عقیده من شریعتی در این مکان ایستاد. شریعتی به مکان‌های عمومی روی آورد و حتی در مکان علمی مثل دانشگاه هم ساکن نشد. همین تمیز شریعتی باعث شد که گفتارش خصیصه ارتباطی پیدا کند و متن‌ها در موقعیت ارتباطی شکل بگیرد. متون شریعتی دارای یک وجدان بیداری اجتماعی بود. تمایز دیگر شریعتی تمایز در سیاست‌های اجتماعی بود. او سیاست بیداری اجتماعی را در پیش می‌گیرد و با سیاست قالب آن زمانه که نوسازی است، تفاوت دارد. شریعتی می‌داند که این

سیاست غالب نمی‌تواند پاسخ‌زمانه را بدهد. وی در پایان به آخرین تمایز شریعتی با افراد زمانه خود اشاره کرد و گفت: کنش راهبردی شریعتی با بقیه متمایز بود. شریعتی به این نتیجه می‌رسد که دین هم مسئله است هم راه‌حل. او به این نتیجه رسید که باید از گفته «دین یک امر خصوصی

است» آشنایی‌زدایی کند.

سوسن شریعتی

■ **شریعتی رنج ما از ناهم‌مانی است**

برای تعریف مفهوم دوران، تعریف‌های مختلفی وجود داشته است. یکی از تعاریفی که به تعریف شریعتی در مورد بحران نزدیک است اینکه بحران یک پروسه است نه یک سیستم سرریسته و منظور از پروسه هم این است که عبارت است از: یکسری چندلایگی و همزیستی ناهم‌زمان‌ها، بنابراین دوره بر اساس یکدستی تعریف نمی‌شود بلکه بر اساس تنش زمان‌ها معنا پیدا می‌کند. دوران، مثل یک سیستم نیست که در جایی آغاز و در جای دیگری تمام شود و سیستم دیگری جای آن را بگیرد، به عقیده دکتر شریعتی رنج ما از ناهم‌زمانی است. ما از طرفی در قرن شانزدهم مانده‌ایم و از طرف دیگر دچار دره‌های قرن بیستم شده‌ایم. دکتر شریعتی زمانی که از آن به عنوان زمان خویشتن یا نخیه یاد می‌کند سعی می‌کند تا ناهم‌زمانی قرن ۱۶ و ۲۰ را سازگار کند. بر اساس خویشتن شریعتی هم باید خود را ببینیم هم خویشتن خود را بسازیم. دوران همچنان دوران شریعتی است. در نتیجه مسائل ما هم همان مسائل زمان شریعتی است. بحران هویت و نظم سرمایه‌داری دو مشکلی است که در ۲۰ سال پیش تاکنون با ما و همراه ما بوده است. تنها تفاوت زمان ما با زمان شریعتی این است که در ۲۰ سال پیش امیدوار تغییر بودیم ولی در دوران امروز امید بی تغییر نداریم. امیدوارم بتوانیم امید شریعتی را احیا کنیم و به آن تداوم بخشیم. ■■■



■ **شریعتی ندای هستی را هر کجا که بود می‌شنید**

همه کسانی که در یک فضای آثیری و خطی می‌اندیشند یا بر اساس سوزۀ دکارتی –کنتی و غیره‌گلی می‌اندیشند اساساً با تفکر آینده‌شناسانه آن را بی‌معنا دانسته‌اند. اما تفکر شریعتی به هیچ یک از سیستم‌های تئولوژیک نمی‌دهد و در عین حال تفکری سکولار هم نیست. بین شریعتی و آینده‌انتریان رابطه عظیمی وجود دارد، شریعتی این درس بزرگ را به ما داد که ما می‌توانیم با جهان مدرن ارتباطی فعال داشته باشیم و بر خلاف سنت گرایان هیچ‌گاه مواجهه او با غرب مغفلاته و عکس‌العملی نبوده است بلکه مواجهه او با غرب نوعی کنش است تا واکنش. دوران منطق شرق‌شناسی و شرق‌شناسی معکوس به پایان رسیده است. منطق شریعتی خارج از اندیشه‌های شرق‌شناسانه و اروپانه بود. یکی از مؤلفه‌های فکر شریعتی، گشودگی نسبت به تمام‌افق‌های تاریخی بود. او وقتی بودا تدریس می‌کرد گویی یک بودیست است؛ وقتی مارکس تدریس می‌کرد، گویی یک مارکسیست است. او بر خلاف اصحاب تئولوژی به سهولت به ندای اندیشمندان و سنن گوناگون تاریخی گوش می‌سپرد و این یکی از ویژگی‌های تفکر آینده‌است. در اندیشه شریعتی گویی در همه سنت‌ها و مذاهب مؤلفه‌هایی وجود دارد که با او سازگار است. شریعتی ندای هستی را هر جا که بود می‌شنید. او ندای هستی را از زبان تمام متفکران می‌شنید. شریعتی نسبت به همه سنت‌ها گذشته بود. این گشودگی به هستی است که دین و مذهب آینده تاریخ بشر خواهد بود. گشودگی به تاریخ در شریعتی دیده می‌شود. او با همه سنت‌های فکری نوعی برخورد پدیدارشناسانه داشت. به این اعتبار باید شریعتی به عنوان یکی از نیازهای آینده جامعه ما مورد توجه قرار گیرد.

احسان شریعتی

■ **تفاوت شریعتی با بنیادگرایان، نگاه به آینده است**

تفکر آینده به معنای نزدیک آن، بر خلاف تصور مرحوم فرید که پیروزی یا پس‌فراینی را مدنظر قرار می‌دهد و آینده را خیلی دور می‌بیند، آنچه از درک شریعتی‌وار از زمان یا در تفکر دینی به قول یاندرگر می‌آمد، انتظار ظهور قریب‌الوقوع است. یعنی از امکان ظهور و آینده در راه و خطری که عن قریب فرامی‌فرامی‌صحت می‌کنیم. این ناظر بر امر ناممکنی است که می‌تواند ممکن شود. مثلاً در بحث در پیدا دموکراسی کمبودهایی دارد که در این دموکراسی در راه می‌توان این کمبودها را اصلاح کرد. به قول چگووارا واقع بین باشیم، ناممکن را بخواهیم. تخیل همیشه نقش انقلابی و نقش مستقیمی با آینده دارد. دکتر شریعتی یکی از بحث‌هایی که دارد، بحث تاریخ آینده است که می‌گوید از کتاب «جهانی بین دین و امید» الهام گرفته است. شریعتی می‌گوید همانطور که ما فکر می‌کنیم باید تاریخ گذشته را بنویسیم، باید تاریخ فردا را بنویسیم که این یک نوع تناقض به نظر می‌رسد ولی همانطور که سیمون ویل به ما می‌گوید آینده چیزی به ما نمی‌دهد، ما باید همه چیزمان را به آینده ببخشیم.

یا برگسون می‌گوید آینده آن چیزی نیست که بر سر ما فرود خواهد آمد بلکه آن چیزی است که ما می‌سازیم. وقتی شریعتی می‌گوید تاریخ آینده را بنویسیم، یعنی ناممکن را ممکن کنیم و آینده را بسازیم، این تفاوت نگاه پیشرویی است که روشنفکری شریعتی دارد و تفاوت اوست با بنیادگرایان که زندگی امروز را در خدمت دیروز می‌خواهند و تاریخ‌زده هستند. برای من میراث شریعتی در یک جمله خلاصه می‌شود که زندگی مبارزه با زور و تزویر و به ویژه این آخری است که شریعتی آن را به استحضار ترجمان کرده بود و یک مفهوم‌سازی بدیع ملی –مذهبی از شریعتی بود.

رضا داوری اردکانی

■ **تفکر شریعتی زنده است چون عمق دارد**

شریعتی علاوه بر فضایی که داشت خطیب ماهری بود می‌توانست با مقدماتی که در ظاهر با بحث ارتباطی نداشت فضا را آماده کند ولی من سخنران نیستم، من آمدم اینجا که به همسر دکتر شریعتی و فرزندان گرفتارشان و به روان بزرگ دکتر علی شریعتی ادای احترام کنم، ما آمن و شریعتی با هم در یک وادی نبودیم، اما روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتیم. ایشان به من لطف داشتند و من هم به ایشان ارادت و احترام داشتم. دکتر شریعتی صاحب تفکر بودند و تفکر شریعتی پایدار و زنده است چون عمق دارد. دکتر شریعتی درد داشت. علم مهم است. بدون علم، جامعه کنونی در جای خودش قرار نمی‌گیرد دو پیشرفت نمی‌کند و دوام نمی‌آورد. اما آنچه حرکت ایجاد می‌کند، در داست. ما این را ندیده می‌گیریم. هر کس هر چند لحظه با شریعتی دمخور می‌شد این درد را حس می‌کرد. حتی در پشت شوخی‌ها، طنزها، طرقات‌ها و شیرین‌بانی‌ها.